



Secularization of Criminal Procedure in Iranian Criminal Law from the Perspective of Jurisprudence and Human Rights

Mojtaba Ahmadi¹, Yaser Yahyazadeh^{2*}, Hassan Haji Tabar Firouzjaji³

1. Department of Criminal Law and Criminology, Am.C., Islamic Azad University, Amol, Iran.

2. Department of Criminal Law and Criminology, Am.C., Islamic Azad University, Amol, Iran.

3. Department of Criminal Law and Criminology, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 177-195

Article history:

Received: 03 Jun 2026

Edition: 15 Jun 2026

Accepted: 25 Jul 2026

Published online: 23 Sep 2026

Keywords:

Secularization, Criminal Procedure, Human Rights, Fair Trial, Rights of the Accused, Criminal Procedure Code 2013.

Corresponding Author:

Yaser Yahyazadeh

Address:

Iran, Amol, Islamic Azad University, Am.C., Department of Criminal Law and Criminology.

Orchid Code:

0000-0002-9707-2013

Email:

yaser379@iau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: The main issue of this study is to examine the extent to which the process of secularization of criminal procedure is compatible with the principles of Imamiyyah jurisprudence and fundamental human rights standards, particularly the criteria of fair trial, in the Iranian legal system. The objective of the research is to explain the concept of secularization in the field of criminal procedure, analyze the jurisprudential capacities supporting modern procedural guarantees, and identify the legislative and practical challenges to their realization.

Materials and Methods: This article is descriptive-analytical in nature. The data used in the study are qualitative, and note-taking from library sources has been employed for data collection.

Ethical Considerations: In this article, the originality of texts, honesty, and academic integrity have been observed.

Findings: The findings indicate that there is significant convergence between many jurisprudential principles, including the presumption of innocence, the rule of law, the prohibition of injustice, the necessity of hearing claims and defenses, and the requirement of valid evidence, and a considerable part of the principles of fair trial. Moreover, the Criminal Procedure Code of 2013 can be regarded as an important step toward strengthening defense rights, limiting punitive authority, and approaching human rights standards.

Conclusion: The secularization of criminal procedure in Iranian law is an incomplete but evolving process. If accompanied by an ijtihad-based reinterpretation of jurisprudence, legislative reform, and the strengthening of legal culture, it can become more compatible with Imamiyyah jurisprudence and fundamental human rights standards.

Cite this article as:

Ahmadi, M; Yahyazadeh, Y & Haji Tabar Firouzjaji, H. "Secularization of Criminal Procedure in Iranian Criminal Law from the Perspective of Jurisprudence and Human Rights ". 2026.

دوره سوم، شماره سوم، پائیز ۱۴۰۵

عرفی شدن آیین دادرسی کیفری در حقوق کیفری ایران از منظر فقه و حقوق بشر

مجتبی احمدی^۱، یاسر یحیی‌زاده^{۲*}، حسن حاجی‌تبار فیروزجائی^۳

۱. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد آیت‌الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران.

۲. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد آیت‌الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران.

۳. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: مسئله اصلی این پژوهش، بررسی میزان سازگاری این فرایند با مبانی فقه امامیه و اصول بنیادین حقوق بشر، به‌ویژه معیارهای دادرسی عادلانه، در نظام حقوقی ایران است. هدف پژوهش آن است که ضمن تبیین مفهوم عرفی شدن در حوزه آیین دادرسی کیفری، ظرفیت‌های فقهی پشتیبان تضمین‌های نوین دادرسی و نیز چالش‌های تقنینی و اجرایی تحقق آنها را تحلیل کند.

مواد و روش‌ها: مقاله حاضر توصیفی تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: میان بسیاری از آموزه‌های فقهی، از جمله اصل برائت، قاعده درء، منع ظلم، لزوم استماع دعوی و ضرورت احراز دلیل معتبر، با بخش مهمی از اصول دادرسی عادلانه همگرایی قابل توجهی وجود دارد. همچنین قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان گامی در جهت تقویت حقوق دفاعی، تحدید اقتدار کیفری و نزدیک شدن به معیارهای حقوق بشری دانست. با این حال، این همگرایی در سطح عملی با موانعی چون ابهام‌های تقنینی، ضعف ضمانت اجراها، عدم توازن میان تعقیب و دفاع و برخی قرائت‌های محدود از مبانی فقهی مواجه است.

نتیجه: عرفی شدن آیین دادرسی کیفری در حقوق ایران، فرایندی ناقص اما رو به تکامل است که در صورت بازخوانی اجتهادی فقه، اصلاح تقنین و تقویت فرهنگ حقوقی، می‌تواند با فقه امامیه و موازین بنیادین حقوق بشر سازگاری بیشتری پیدا کند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۷۷-۱۹۵

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۱۳

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۰۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

واژگان کلیدی:

عرفی شدن، آیین دادرسی کیفری، حقوق بشر، دادرسی عادلانه، حقوق متهم، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲.

نویسنده مسئول:

یاسر یحیی‌زاده

آدرس پستی:

ایران، آمل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آیت‌الله آملی، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی.

کد ارکید:

۰۰۰۰-۰۰۰۲-۹۷۰۷-۲۰۱۳

پست الکترونیک:

yaser379@iau.ac.ir

۱. مقدمه

آیین دادرسی کیفری یکی از مهم‌ترین جلوه‌های اعمال حاکمیت و بازتاب‌دهنده نسبت میان قدرت عمومی، حقوق فردی و عدالت کیفری است. در الگوهای سنتی، نقش دولت و مقامات تعقیب در کشف جرم و اثبات بزه‌کاری بر جایگاه متهم و تضمین‌های دفاعی او غلبه داشت. با گسترش گفتمان حقوق بشر، این رویکرد به تدریج دگرگون شد و اصولی مانند برائت، حق دفاع، دسترسی به وکیل، بی‌طرفی مرجع رسیدگی و منع تحصیل دلیل نامشروع اهمیت بیشتری یافت. در حقوق ایران نیز تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان نشانه‌ای از حرکت به‌سوی تقویت دادرسی عادلانه و حقوق متهم دانست. مراد از عرفی شدن در این پژوهش، کنار گذاشتن مبانی فقهی نیست، بلکه مقصود فرایندی است که طی آن، قواعد دادرسی کیفری عقلانی‌تر و ضابطه‌مندتر شده و در جهت تحدید اقتدار کیفری دولت، حمایت از حقوق متهم و انطباق بیشتر با معیارهای دادرسی عادلانه تحول می‌یابند. از این‌رو، عرفی شدن را می‌توان نوعی بازتنظیم سازوکارهای دادرسی در پرتو نیازهای جدید عدالت کیفری دانست.

با این حال، با توجه به پیوند نظام حقوقی ایران با فقه امامیه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا پذیرش تضمین‌های نوین دادرسی به معنای فاصله گرفتن از مبانی فقهی است یا می‌توان برای آنها پشتوانه‌ای درون فقهی یافت. اهمیت موضوع از آنجا ناشی می‌شود که آیین دادرسی کیفری صرفاً مجموعه‌ای از قواعد شکلی نیست، بلکه معیاری برای سنجش میزان پایداری نظام حقوقی به کرامت

انسانی، آزادی‌های فردی و عدالت قضایی است. همچنین، معیارهای بین‌المللی حقوق بشر به یکی از مبانی مهم ارزیابی نظام‌های دادرسی تبدیل شده‌اند. بنابراین، بررسی تحولات آیین دادرسی کیفری ایران از منظر فقه و حقوق بشر می‌تواند به شناسایی ظرفیت‌ها، چالش‌ها و راهکارهای اصلاح این نظام کمک کند. با وجود مطالعات انجام‌شده درباره دادرسی عادلانه، حقوق متهم و مبانی فقهی دادرسی، فرایند عرفی شدن آیین دادرسی کیفری با تأکید هم‌زمان بر فقه و حقوق بشر کمتر به‌صورت مستقل و منسجم بررسی شده است. افزون‌بر این، هنوز روشن نیست که تحولات تقنینی موجود تا چه اندازه به پذیرش عملی اصول دادرسی عادلانه انجامیده و چه میزان در سطح قانون باقی مانده است.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که عرفی شدن آیین دادرسی کیفری در حقوق ایران تا چه اندازه با مبانی فقهی و الزامات حقوق بشری سازگار است. مهم‌ترین جلوه‌های این فرایند، ظرفیت‌های فقه امامیه برای پشتیبانی از آن و میزان تحقق عملی حقوق متهم، پرسش‌های فرعی پژوهش را تشکیل می‌دهند. فرضیه پژوهش آن است که عرفی شدن دادرسی کیفری در ایران عمدتاً در جهت تقویت تضمین‌های دادرسی عادلانه و تحدید اقتدار کیفری شکل گرفته است؛ با این حال، این فرایند همچنان با موانع نظری، تقنینی و اجرایی روبه‌روست و برای تحقق کامل، به بازنگری مستمر در مبانی و سازوکارهای اجرایی نیاز دارد.

۲. مواد و روش‌ها

مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

میان بسیاری از آموزه‌های فقهی، از جمله اصل برائت، قاعده درء، منع ظلم، لزوم استماع دعوی و ضرورت احراز دلیل معتبر، با بخش مهمی از اصول دادرسی عادلانه همگرایی قابل توجهی وجود دارد. همچنین قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان گامی در جهت تقویت حقوق دفاعی، تحدید اقتدار کیفری و نزدیک شدن به معیارهای حقوق بشری دانست. با این حال، این همگرایی در سطح عملی با موانعی چون ابهام‌های تقنینی، ضعف ضمانت اجراها، عدم توازن میان تعقیب و دفاع و برخی قرائت‌های محدود از مبانی فقهی مواجه است.

۵. بحث

مفهوم «عرفی شدن» از جمله مفاهیمی است که در علوم اجتماعی، فلسفه حقوق و مطالعات حقوق عمومی، معانی متعددی یافته است و از همین‌رو، کاربرد آن در حوزه آیین دادرسی کیفری نیازمند دقت مفهومی است. در معنای کلاسیک، عرفی شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن، نهادهای اجتماعی و حقوقی به تدریج از سلطه تبیین‌های صرفاً دینی فاصله گرفته و بر پایه‌ی عقلانیت نهادی، کارآمدی، مصلحت عمومی و تجربه‌ی اجتماعی

بازتنظیم می‌شوند (برگر، ۱۹۶۷، ۱۰۷). با این حال، در رویکردهای متأخر، عرفی شدن الزاماً به معنای حذف دین از عرصه‌ی عمومی یا انکار نقش منابع دینی در شکل‌دهی به قواعد حقوقی نیست، بلکه بیشتر ناظر بر تمایز کارکردی نهادها، عقلانی شدن تصمیم‌گیری‌ها و بازتعریف نسبت میان ارزش‌های دینی و الزامات نظم حقوقی جدید است (کازانووا، ۱۹۹۴، ۱۹). بر این اساس، در حوزه آیین دادرسی کیفری، عرفی شدن را می‌توان به‌منزله فرایندی دانست که طی آن، قواعد دادرسی از الگوهای اقتدارمحور، شخصی و کم‌تر ضابطه‌مند فاصله گرفته و به‌سوی تضمین‌های عینی، حقوق‌مدار و مبتنی بر معیارهای دادرسی منصفانه حرکت می‌کنند.

در این معنا، عرفی شدن آیین دادرسی کیفری با مفاهیمی چون «عقلانی شدن دادرسی»، «نهادی شدن تضمینات دفاعی» و «محدودسازی اقتدار کیفری دولت» پیوندی وثیق دارد. این تحول معمولاً در قالب تقویت اصل برائت، توسعه حق دفاع، به رسمیت شناختن حق دسترسی به وکیل، لزوم بی‌طرفی مرجع رسیدگی، منع تحصیل دلیل از طرق غیرقانونی و شفاف‌سازی فرایندهای کیفری نمود می‌یابد (آشوری، ۱۳۹۷، ۴۵).

بنابراین، مقصود از عرفی شدن در این پژوهش، نه تقابل ضروری با فقه، بلکه نوعی بازآرایی هنجارهای دادرسی در پرتو اقتضائات عدالت کیفری جدید و استانداردهای حقوق بشری است؛ به‌گونه‌ای که مشروعیت دادرسی نه فقط از اتکای آن به منبع هنجاری، بلکه از میزان پایبندی آن به انصاف، برابری سلاح‌ها و کرامت انسانی نیز سنجیده شود. از این منظر، عرفی شدن در حقوق ایران را باید

بیشتر به معنای «ضابطه‌مند شدن» و «حقوقی‌تر شدن» آیین دادرسی کیفری دانست تا جدایی کامل آن از مبانی شرعی.

۵-۱. مبانی فقهی حق دفاع و اصل برائت

در فقه امامیه، اگرچه نهاد دادرسی به صورت منظم و نهادمند نظام‌های حقوقی جدید تبیین نشده است، اما بسیاری از اصول و قواعد پذیرفته شده در این مکتب فقهی، ظرفیت آن را دارند که به عنوان مبانی نظری تضمین‌های دادرسی عادلانه، از جمله حق دفاع و اصل برائت، مورد استناد قرار گیرند. در میان این مبانی، اصل برائت از جایگاهی ویژه برخوردار است؛ زیرا هم در دانش اصول فقه و هم در قلمرو فقه کاربردی، به عنوان یکی از قواعد بنیادین در تعیین وضعیت حقوقی اشخاص شناخته می‌شود. مفاد این اصل آن است که تا زمانیکه وجود تکلیف، تعهد یا مسئولیت شخص با دلیل معتبر و شرعی احراز نشده باشد، ذمه او بری دانسته می‌شود و نمی‌توان وی را مکلف، مسئول یا مستحق محکومیت تلقی کرد. بر این اساس، اصل برائت نه تنها مانعی در برابر تحمیل ناروا و شتاب زده مسئولیت بر افراد است، بلکه از حیث دادرسی نیز پشتوانه‌ای مهم برای حمایت از حق دفاع و جلوگیری از تعرض به حقوق اشخاص بدون اثبات معتبر به شمار می‌آید (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۶۱).

این مبنا در حوزه کیفری به صورت روشن‌تری خود را نشان می‌دهد؛ زیرا در قلمرو جان، مال، آبرو و آزادی اشخاص، احتیاط در تعرض به حقوق افراد و لزوم استناد به دلیل معتبر، اهمیتی دوچندان می‌یابد. افزون بر این، قاعده «درء» که بر پایه مضمون «الحدود تدراً بالشبهات» شکل گرفته،

بیانگر آن است که در موارد تردید و شبهه، باید از اعمال ضمانت اجراهای شدید کیفری پرهیز شود؛ قاعده‌ای که با روح حمایت از متهم و پرهیز از محکومیت ناروا هماهنگی آشکار دارد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۵۰).

حق دفاع نیز در فقه امامیه از طریق مجموعه‌ای از اصول عام، از جمله لزوم استماع اظهارات طرفین، منع قضاوت شتاب زده، ضرورت احراز حجت شرعی و التزام به عدل و انصاف، قابل استنباط و توجیه است. در منابع فقهی، قاضی مکلف است میان اصحاب دعوا به مساوات رفتار کند و پیش از استماع کامل ادعا و دفاع، مبادرت به صدور حکم نکند؛ چنان که فقها بر پایه‌ی روایات باب قضاء، بر ضرورت تسویه میان خصوم در نگاه، کلام و توجه تأکید کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۷، ۸۶).

این رویکرد نشان می‌دهد که در منطق فقهی، دادرسی صرفاً ابزار کشف حقیقت به هر وسیله ممکن نیست، بلکه مقید به ضوابطی است که عدالت رویه‌ای را نیز در بر می‌گیرد. همچنین قواعدی همچون «عدل و انصاف»، «حرمت ظلم»، «حرمت ایذاء مؤمن» و «احترام مال و جان و عرض مسلمان» نیز مانع از آن است که شخص بدون برخورداری از فرصت دفاع مؤثر، در معرض سلب آزادی یا محکومیت قرار گیرد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۳۱۲). بر این اساس، می‌توان گفت فقه امامیه در لایه‌های درونی خود، واجد ظرفیت‌های متناهی برای پذیرش و پشتیبانی از تضمینات نوین دادرسی است، هرچند تبدیل این ظرفیت‌ها به قواعد صریح و نهادهای اجرایی، نیازمند اجتهاد روزآمد و بازخوانی نظام‌مند منابع فقهی است.

۵-۲. مؤلفه‌های نظام ترافی در اسناد

بین‌المللی حقوق بشر

در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، دادرسی عادلانه یکی از بنیادین‌ترین تضمین‌های حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی به‌شمار می‌رود و بخش مهمی از مؤلفه‌های نظام ترافی از همین رهگذر صورت‌بندی حقوقی یافته‌اند. مهم‌ترین سند الزام‌آور در این زمینه، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ است که در ماده ۱۴، اصول اساسی دادرسی منصفانه را تبیین کرده است. بر پایه این ماده، همه افراد در برابر دادگاه‌ها و مراجع قضایی برابرند و هر کس حق دارد دعوایش در یک دادرسی منصفانه و علنی، توسط دادگاهی صالح، مستقل و بی‌طرف رسیدگی شود (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ۱۹۶۶، ماده ۱۴). همین ماده، حقوقی مانند فرض بی‌گناهی، آگاهی فوری و تفصیلی از ماهیت اتهام، داشتن وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع، حق برخورداری از وکیل، حق پرسش از شهود و حق عدم اجبار به شهادت علیه خود یا اقرار به بزه‌کاری را به رسمیت می‌شناسد؛ حقوقی که از ارکان شناخته‌شده نظام ترافی و دادرسی عادلانه محسوب می‌شوند.

افزون بر میثاق مزبور، اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در مواد ۱۰ و ۱۱ بر حق برخورداری از محکمه‌ای مستقل و بی‌طرف و نیز بر اصل برائت تصریح کرده است (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸، مواد ۱۰ و ۱۱). همچنین تفسیر عمومی شماره ۳۲ کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، با شرح دقیق ماده ۱۴ میثاق، تأکید می‌کند که دادرسی منصفانه صرفاً به معنای برگزاری ظاهری محاکمه نیست، بلکه

مستلزم تضمین واقعی فرصت‌های برابر برای تعقیب و دفاع، امکان مشارکت مؤثر متهم در فرایند رسیدگی و جلوگیری از هرگونه فشار، اجبار و تبعیض است (کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، ۲۰۰۷، بند ۱۳). از این منظر، نظام ترافی در ادبیات حقوق بشری صرفاً یک مدل شکلی دادرسی نیست، بلکه تجسم نهادی اصل کرامت انسانی در فرایند کیفری است؛ بدین معنا که متهم نه موضوع اقتدار دولت، بلکه صاحب حق در فرایند دادرسی تلقی می‌شود. بنابراین، هر اندازه که آیین دادرسی کیفری ایران به سمت تقویت این مؤلفه‌ها حرکت کند، می‌توان از همگرایی بیشتر آن با استانداردهای حقوق بشری سخن گفت، هرچند میزان تحقق عملی این اصول همچنان نیازمند ارزیابی انتقادی در سطح تقنین و اجراست.

۵-۳. تحولات قانون‌گذاری در حقوق ایران

۵-۳-۱. واکاوی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تحولات آن

در حقوق ایران، تحولات قانون‌گذاری، به‌ویژه در عرصه آیین دادرسی کیفری، از روشن‌ترین نشانه‌های دگرگونی در تلقی قانون‌گذار از نسبت میان اقتدار کیفری دولت و حقوق و آزادی‌های فردی به‌شمار می‌آید. در این چارچوب، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ را می‌توان نقطه عطفی در بازتنظیم نظام دادرسی کیفری ایران دانست؛ زیرا این قانون، در مقایسه با مقررات پیشین، گامی جدی‌تر در مسیر ضابطه‌مند ساختن فرایند تعقیب و تحقیق، تقویت موقعیت متهم و نزدیک شدن به الزامات دادرسی عادلانه برداشته است (حسین‌زاده بیرق، ۱۳۹۹، ۱۱۲).

این دو دیدگاه آن است که تحول قانون ۱۳۹۲ را نباید تنها در تغییر واژگان یا نهادها جست‌وجو کرد، بلکه باید آن را در تبدیل حقوق دفاعی به بخشی از مشروعیت دادرسی تحلیل نمود.

این تحول در سطح نظری نیز قابل توضیح است. رستمی با تبیین مبانی حقوق کیفری جدید، بر این نکته تأکید دارد که مداخله کیفری باید محدود، استثنایی و تابع اصول مضیق‌ساز قدرت عمومی باشد (رستمی، ۱۳۹۳، ۵۴). اهمیت این دیدگاه برای بحث حاضر در آن است که هرچه اختیارات نهادهای تعقیب و تحقیق بیشتر در چارچوب قواعد و ضوابط قانونی محدود و هدایت شوند، فرایند دادرسی از ساختار شخص‌محور و اقتدارگرایانه فاصله بیشتری می‌گیرد و به الگوی دادرسی منصفانه نزدیک‌تر می‌شود. در همین جهت، محمودی جانکی و روستایی نیز بر این نکته تأکید دارند که دادرسی عادلانه زمانی تحقق می‌یابد که قواعد شکلی تنها در خدمت کشف جرم و تسهیل تعقیب نباشند، بلکه هم‌زمان کارکرد حمایتی نیز داشته باشند و از تعرض ناروا و غیر موجه به حقوق متهم جلوگیری کنند. از این منظر، تضمینات شکلی را باید بخشی از ماهیت عدالت کیفری دانست، نه صرفاً ابزارهایی اداری و تشریفاتی در مسیر رسیدگی (محمودی‌جانکی و روستایی، ۱۳۹۳، ۸۹). بر این اساس، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان مظهر نوعی عقلانی‌سازی در فرایند کیفری دانست؛ عقلانی‌سازی‌ای که در آن، اعمال قدرت باید در چهارچوب تضمین‌های روشن و قابل کنترل صورت گیرد.

اهمیت این تحلیل در آن است که نویسنده مزبور، قانون ۱۳۹۲ را نه صرفاً یک قانون شکلی جدید، بلکه نشانه‌ای از تغییر در منطق حاکم بر دادرسی کیفری می‌داند؛ تغییری که در آن، فرایند رسیدگی باید از حالت صرفاً اقتدارمحور خارج شود. همین معنا را اثیمی نیز تأیید می‌کند و با بررسی نسبت میان حقوق کیفری شرعی و عرفی نشان می‌دهد که تحولات جدید تقنینی، بیش از گذشته به سمت پاسخ‌گویی به الزامات نظم حقوقی معاصر و معیارهای دادرسی منصفانه متمایل شده‌اند (اثیمی، ۱۴۰۲، ۷۵). بنابراین، قانون ۱۳۹۲ را می‌توان یکی از جلوه‌های عینی حرکت از دادرسی سنتی به سوی دادرسی حقوق‌مدارتر تلقی کرد.

یکی از مهم‌ترین ابعاد این تحول، شناسایی و تقویت حقوق دفاعی متهم است؛ از جمله حق آگاهی از اتهام، حق برخورداری از وکیل، لزوم تفهیم حقوق قانونی، ضابطه‌مند شدن قرارهای تأمین و پیش‌بینی نظارت بیشتر بر اقدامات ضابطان (جهانشیری، ۱۳۸۹، ۱۴۱). ارزش استناد به این منبع در آن است که مؤلف، تضمینات شکلی را نه اموری فرعی و تشریفاتی، بلکه از ارکان و عناصر سازنده عدالت کیفری تلقی می‌کند. در همین راستا، حسین‌زاده بیرق با تمرکز بر ساختار قانون آیین دادرسی کیفری جدید توضیح می‌دهد که قانون‌گذار در این قانون، درصدد بوده است موقعیت متهم را از صرف «موضوع تعقیب» به «دارنده حق» ارتقا دهد؛ تحولی که در عمل، بیانگر گذار از رویکرد صرفاً اقتدارمحور به رویکردی حق‌محور در فرایند کیفری است و می‌تواند زمینه تقویت واقعی حق دفاع را فراهم کند (حسین‌زاده بیرق، ۱۳۹۹، ۱۱۸). نتیجه

است (اکبری، ۱۴۰۳، ۶۷). بنابراین، هرچند قانون ۱۳۹۲ از حیث تقنینی گامی مهم به سوی حقوقی‌تر شدن دادرسی است، اما تکمیل این روند در گرو اصلاح رویه‌ها و التزام عملی نهادها به منطق دادرسی منصفانه است. در مجموع، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را باید یکی از مهم‌ترین نشانه‌های حرکت نظام کیفری ایران به سوی عقلانی‌سازی، ضابطه‌مندی و تا حدی عرفی شدن دانست.

۵-۳-۲. نقش عرف در تفسیر قواعد دادرسی و جایگاه آن به عنوان منبع مکمل حقوق

در کنار تحولات تقنینی، یکی دیگر از عناصر مهم در فهم و اجرای آیین دادرسی کیفری در ایران، جایگاه عرف در تفسیر و تکمیل قواعد دادرسی است. خانجانی با بررسی نقش عرف در نظام حقوقی ایران توضیح می‌دهد که عرف را نباید صرفاً محدود به حوزه حقوق خصوصی یا روابط اجتماعی دانست، بلکه این منبع در قلمرو قواعد شکلی نیز می‌تواند در فرایند فهم، تفسیر و اجرای مقررات دادرسی اثرگذار باشد. از این منظر، عرف در مواردی که قانون ساکت است یا دلالت آن به تنهایی برای تعیین شیوه اجرا کفایت نمی‌کند، می‌تواند به روشن‌تر شدن نحوه اعمال قواعد و رفع ابهام‌های عملی کمک کند، مشروط بر آنکه با اصول آمره دادرسی و تضمینات بنیادین حقوق متهم تعارض نداشته باشد. (خانجانی، ۱۳۹۹، ۹۷).

اهمیت این دیدگاه برای بحث حاضر در آن است که بسیاری از قواعد آیین دادرسی، در مقام اجرا، نیازمند تفسیر و تعیین حدود هستند. جمالی، نصیری، جمالی و کریمی‌نیا نیز تأکید می‌کنند که

از منظر عدالت کیفری، مهم‌ترین دگرگونی این قانون در آن است که متهم دیگر صرفاً موضوع اقدام دولت نیست، بلکه صاحب مجموعه‌ای از حقوق شکلی است که بی‌اعتنایی به آنها، مشروعیت کل فرایند را زیر سؤال می‌برد (غلامی و رحمانی، ۱۳۹۶، ۴۲). دلالت این تحلیل آن است که عدالت کیفری دیگر فقط در نتیجه نهایی، یعنی صدور حکم، خلاصه نمی‌شود؛ بلکه کیفیت رسیدن به حکم نیز بخشی از عدالت است. جهانشیری نیز با تأکید بر پیوند میان دادرسی منصفانه و انصاف رویه‌ای، نشان می‌دهد که تضمین حقوق متهم به معنای تضعیف عدالت نیست، بلکه شرط اعتبار آن است (جهانشیری، ۱۳۸۹، ۱۴۵). از این رو، هرچه قواعد آیین دادرسی بیشتر بر حفظ توازن میان تعقیب جرم و صیانت از حق دفاع متمرکز شوند، می‌توان گفت نظام دادرسی به الگوی عرفی و حقوق‌مدار نزدیک‌تر شده است.

البته این تحولات به معنای تحقق کامل دادرسی توافقی یا استقرار بی‌چالش دادرسی عادلانه در ایران نیست. محمودی جانکی و روستایی با اشاره به برخی محدودیت‌های عملی، نشان می‌دهند که میان تضمین‌های پیش‌بینی‌شده در قانون و اجرای واقعی آنها هنوز فاصله وجود دارد (محمودی جانکی و روستایی، ۱۳۹۳، ۹۳). این نکته مهم است؛ زیرا عرفی شدن دادرسی فقط با اصلاح متن قانون تحقق نمی‌یابد، بلکه نیازمند اجرای مؤثر و نهادینه شدن فرهنگ حقوقی جدید است. اکبری نیز با بررسی چالش‌های رویه‌ای، بر این باور است که بخشی از مشکلات موجود، ناشی از باقی ماندن ذهنیت‌های سنتی در سطوح اجرایی و تفسیری

رویه‌های پذیرفته‌شده حرفه‌ای رفع می‌شوند (خانجانی، ۱۳۹۹، ۱۰۱). بنابراین، عرف قضایی را باید حلقه‌ی واسط میان متن قانون و واقعیت اجرایی آن دانست؛ حلقه‌ای که می‌تواند اجرای دادرسی را منسجم‌تر و قابل پیش‌بینی‌تر کند.

با این حال، نقش عرف در دادرسی کیفری مطلق و بی‌قید نیست. نادری عوج بغزی تصریح می‌کند که اعتبار عرف تا جایی است که با اصول بنیادین، نصوص الزام‌آور و حقوق اشخاص تعارض نداشته باشد (نادری عوج بغزی، ۱۴۰۰، ۷۶). این محدودیت بسیار اساسی است، زیرا در حوزه کیفری، هر تفسیری که به تحدید ناموجه حقوق متهم بینجامد، نمی‌تواند صرفاً به استناد رواج عملی توجیه شود. جمالی و همکاران نیز بر همین مبنا یادآور می‌شوند که عرف زمانی ارزش حقوقی دارد که در خدمت تکمیل قانون و تحقق عدالت باشد، نه در جهت خنثی‌سازی تضمین‌های قانونی (جمالی و همکاران، ۱۴۰۱، ۶۴). در نتیجه، عرف قضایی اگر در چهارچوب کنترل هنجاری باقی بماند، می‌تواند به اجرای بهتر قانون کمک کند؛ اما اگر به منبعی غیررسمی برای تحدید حقوق دفاعی تبدیل شود، کارکردی منفی پیدا خواهد کرد.

از همین جا می‌توان پیوند میان عرف و عرفی شدن آیین دادرسی کیفری را روشن‌تر دید. اکبری با بررسی تحولات جدید دادرسی، بر این نکته تأکید می‌کند که استقرار دادرسی منصفانه فقط در سطح تقنین رخ نمی‌دهد، بلکه وابسته به نوعی تحول در فرهنگ حقوقی و رویه قضایی نیز هست (اکبری، ۱۴۰۳، ۶۹). این تحلیل نشان می‌دهد که عرفی شدن دادرسی، فرایندی چندلایه است و تنها با

عرف در چنین وضعی، کارکردی تکمیلی و تفسیری پیدا می‌کند و می‌تواند به رفع ابهام از مفاهیم کلی قانونی کمک نماید (جمالی و همکاران، ۱۴۰۱، ۵۸). بنابراین، عرف در این حوزه نه رقیب قانون، بلکه ابزار فهم بهتر و اجرای منسجم‌تر آن است.

این مسئله در قلمرو آیین دادرسی کیفری اهمیتی دوچندان دارد؛ زیرا بسیاری از نهادهای دادرسی، در عمل، تنها از خلال رویه‌های مستقر و برداشت‌های تکرارشونده حقوقی کارکرد واقعی خود را پیدا می‌کنند. نادری عوج بغزی با تحلیل نسبت حقوق کیفری شرعی و عرفی، نشان می‌دهد که در نظام کیفری معاصر، عرف به‌ویژه در سطوح شکلی و اجرایی، نقشی پررنگ در سازگار کردن قواعد با نیازهای واقعی جامعه بر عهده دارد (نادری عوج بغزی، ۱۴۰۰، ۷۳). دلالت این نظر آن است که اجرای عدالت کیفری فقط تابع متن خشک قانون نیست، بلکه متأثر از شیوه‌ای است که نهادهای حقوقی آن متن را می‌فهمند و به کار می‌گیرند؛ از این رو، عرف قضایی می‌تواند در عمل به بخشی از سازوکار زنده دادرسی تبدیل شود.

مقصود از عرف در اینجا صرفاً عرف اجتماعی به معنای عام نیست، بلکه عرف حقوقی و قضایی نیز مورد نظر است؛ یعنی شیوه‌های نسبتاً تثبیت‌شده‌ای که در اثر تکرار و پذیرش عملی در میان قضات، وکلا و دیگر کنشگران نظام عدالت کیفری شکل می‌گیرد (جمالی و همکاران، ۱۴۰۱، ۶۱). اهمیت این نوع عرف در آن است که به قواعد کلی و گاه اجمالی قانون، معنای عملی می‌بخشد. خانجانی نیز با اشاره به ظرفیت عرف در تفسیر مقررات، توضیح می‌دهد که بخشی از ابهام‌های قانونی از طریق

نظمی می‌داند که در آن، حقوق کیفری شرعی و عرفی به جای حذف یکدیگر، در مقام تکمیل و بازتفسیر متقابل عمل می‌کنند.

۵-۳-۳. چالش‌های تقنینی در انطباق

دادرسی کیفری با اصول مدرن حقوق بشر

با وجود تحولات قابل توجهی که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مشاهده می‌شود، این دگرگونی‌ها را نمی‌توان به معنای انطباق کامل نظام دادرسی کیفری ایران با الزامات حقوق بشر معاصر دانست. غلامی و رحمانی با تأکید بر مبانی دادرسی عادلانه توضیح می‌دهند که پیش‌بینی شماری از تضمینات شکلی در متن قانون، به‌تنهایی برای تحقق کامل استانداردهای حقوق بشری کافی نیست، بلکه این تضمین‌ها باید به نحوی در ساختار قانون صورت‌بندی شوند که بتوانند در عمل، حق دفاع، اصل برابری سلاح‌ها و امکان مشارکت مؤثر متهم در فرایند رسیدگی را به شکلی واقعی و نه صرفاً صوری تأمین کنند. از این منظر، ارزیابی میزان عدالت‌محوری یک نظام دادرسی تنها با توجه به وجود ظاهری برخی نهادها و قواعد ممکن نیست، بلکه باید بررسی کرد که این قواعد تا چه اندازه توانسته‌اند توازن میان اقتدار کیفری دولت و حقوق دفاعی متهم را در مرحله اجرا برقرار سازند (غلامی و رحمانی، ۱۳۹۶، ۴۴). اهمیت این تحلیل در آن است که شکاف میان «شناسایی رسمی حق» و «تضمین عملی و بی‌استثنای آن» را آشکار می‌سازد. بر همین اساس، می‌توان گفت یکی از چالش‌های اصلی تقنینی در ایران، باقی ماندن برخی ابهام‌ها و محدودیت‌ها در تنظیم حقوق

تصویب قواعد نوین کامل نمی‌شود. اثیمی نیز معتقد است که بخش مهمی از کارآمدی حقوق کیفری جدید، در گرو آن است که نهادهای اجرایی و تفسیری، قواعد را با رویکردی عقلانی و حق‌مدار بفهمند و اجرا کنند (اثیمی، ۱۴۰۲، ۸۸). پس اگر عرف قضایی در مسیر تقویت حق دفاع، شفافیت رویه‌ای و تحدید مداخلات بی‌ضابطه حرکت کند، می‌تواند یکی از پیشران‌های عرفی شدن دادرسی باشد.

با وجود این، عرف همواره واجد کارکرد مثبت نیست. خانبجانی هشدار می‌دهد که برخی رویه‌های تثبیت‌شده ممکن است به جای آنکه مفسر قانون باشند، به عادات‌های محدودکننده‌ای بدل شوند که بی‌آنکه پشتوانه روشن قانونی داشته باشند، بر حقوق اشخاص اثر منفی بگذارند (خانبجانی، ۱۳۹۹، ۱۰۵). این هشدار در حوزه کیفری اهمیت زیادی دارد؛ زیرا رویه‌های غیر شفاف می‌توانند به تضعیف حق دفاع و افزایش سلیقه‌گرایی بینجامند. اکبری نیز نشان می‌دهد که بخشی از چالش‌های موجود در اجرای دادرسی عادلانه، ریشه در همین فاصله میان روح قانون و عادات‌های عملی دارد (اکبری، ۱۴۰۳، ۷۲). بنابراین، عرف قضایی در عین آنکه می‌تواند ابزار تکمیل قانون باشد، اگر تحت نظارت اصول بنیادین قرار نگیرد، ممکن است به بازتولید محدودیت‌های غیررسمی منجر شود.

در نهایت، توجه به عرف در آیین دادرسی کیفری را باید بخشی از روند بزرگ‌تری دانست که در آن، حقوق کیفری ایران در پی ایجاد توازن میان مبانی فقهی، الزامات قانونی و نیازهای متغیر جامعه است. اثیمی این تعامل را نشانه‌ای از حرکت به‌سوی

دفاعی است؛ محدودیت‌هایی که ممکن است از ظرفیت حمایتی قانون بکاهند.

یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، مسئله دسترسی مؤثر و بی‌تبعیض به وکیل در تمام مراحل دادرسی است. محمودی جانکی و روستایی با تحلیل مؤلفه‌های دادرسی منصفانه تصریح می‌کنند که حق برخورداری از وکیل زمانی با معیارهای مدرن حقوق بشر سازگار است که نه تنها در سطح نظری به رسمیت شناخته شود، بلکه در مرحله کشف جرم، تحقیقات مقدماتی و رسیدگی نیز به‌عنوان یک تضمین مؤثر و قابل اعمال حضور داشته باشد (محمودی جانکی و روستایی، ۱۳۹۳، ۹۱). ارزش این دیدگاه برای بحث حاضر در آن است که حق دفاع را به‌صورت فرایندی می‌فهمد، نه صرفاً تشریفاتی. از همین منظر، اکبری نیز خاطرنشان می‌کند که هر جا قانون‌گذار در دسترسی به وکیل محدودیت‌های موسع یا استثناهای غیرضروری پیش‌بینی کند، تعادل میان اقتدار عمومی و حقوق متهم به سود نهاد تعقیب بر هم می‌خورد (اکبری، ۱۴۰۳: ۷۱). بنابراین، هر چند قانون جدید در مقایسه با گذشته گامی رو به جلو تلقی می‌شود، اما از حیث تقنینی هنوز با الگوی مطلوب حقوق بشری فاصله دارد.

چالش دیگر، گستره و کیفیت نظارت بر اقدامات ضابطان و مراجع تحقیق است. حسین‌زاده بیرق با بررسی قانون آیین دادرسی کیفری جدید نشان می‌دهد که قانون‌گذار تلاش کرده است اختیارات ضابطان را مقیدتر و تابع نظارت قضایی سازد، اما این نظارت در برخی موارد هنوز به‌گونه‌ای تنظیم نشده که بتواند به‌طور کامل از خودسری، تفسیر

موسع اختیار یا تضییع حقوق متهم جلوگیری کند (حسین‌زاده بیرق، ۱۳۹۹: ۱۲۱). دلالت این تحلیل آن است که در دادرسی مدرن، مشروعیت مداخله کیفری نه فقط به اصل قانونی بودن، بلکه به کفایت سازوکارهای کنترلی نیز وابسته است. جهانشیری نیز با تأکید بر مفهوم دادرسی منصفانه، یادآور می‌شود که هر چه نظارت بر مرحله تحقیقات مقدماتی ضعیف‌تر باشد، احتمال نقض بی‌طرفی و حق دفاع بیشتر می‌شود و این امر، کل فرایند دادرسی را از معیارهای انصاف دور می‌کند (جهانشیری، ۱۳۸۹: ۱۴۷). در نتیجه، یکی از خلأهای تقنینی مهم آن است که سازوکارهای نظارتی هنوز در همه سطوح از انسجام و شدت لازم برخوردار نیستند.

مسئله دیگر به چگونگی تنظیم بازداشت موقت و سایر قرارهای محدودکننده آزادی مربوط می‌شود. رستمی با تکیه بر اصول حقوق کیفری جدید بر این نکته تأکید دارد که هر نوع محدودیت بر آزادی فردی باید ماهیتی استثنایی، موقت و مبتنی بر ضرورت داشته باشد و قانون‌گذار باید به‌گونه‌ای روشن حدود آن را مشخص کند (رستمی، ۱۳۹۳، ۵۷). اهمیت این مبنا برای موضوع حاضر در آن است که یکی از شاخص‌های انطباق دادرسی کیفری با حقوق بشر، پرهیز از عادی‌سازی سلب آزادی پیش از اثبات قطعی جرم است. غلامی و رحمانی نیز با اشاره به جایگاه اصل برائت توضیح می‌دهند که هر جا بازداشت موقت از یک تدبیر استثنایی به یک ابزار رایج تبدیل شود، اصل برائت در عمل تضعیف خواهد شد، حتی اگر در متن قانون به رسمیت شناخته شده باشد (غلامی و رحمانی،

متناسب برخوردار باشد (محمودی جانکی و روستایی، ۱۳۹۳، ۹۴). اهمیت این تحلیل در آن است که حقوق دفاعی را از سطح اعلامی به سطح رقابت منصفانه در فرایند دادرسی منتقل می‌کند. اثیمی نیز با رویکردی کلان‌تر معتقد است که هرگاه ساختار دادرسی همچنان به‌گونه‌ای طراحی شود که نهاد تعقیب از برتری ساختاری غیرقابل جبران برخوردار باشد، حرکت به‌سوی دادرسی حقوق‌مدار ناقص خواهد ماند (اثیمی، ۱۴۰۲، ۸۶). از این‌رو، می‌توان گفت که یکی از موانع انطباق کامل با حقوق بشر، باقی ماندن برخی عدم تقارن‌های تقنینی در جایگاه و امکانات طرفین است.

افزون بر این، باید به چالش ناشی از ابهام مفهومی در نسبت میان مبانی فقهی، مصالح عمومی و الزامات حقوق بشری نیز توجه کرد. نادری عوج بغزی، با بررسی رابطه حقوق کیفری شرعی و عرفی نشان می‌دهد که در نظام حقوقی ایران، بخشی از دشواری‌های تقنینی ناشی از آن است که قانون‌گذار در برخی موارد میان وفاداری به ساختار سنتی و پاسخ‌گویی به اقتضائات عدالت جدید در حال موازنه‌گری است (نادری عوج بغزی، ۱۴۰۰، ۷۸). اهمیت این نکته در آن است که برخی ابهام‌های قانونی نه صرفاً محصول ضعف فنی تقنین، بلکه بازتاب نوعی تعارض یا دست‌کم تنش در سطح مبانی است. اثیمی نیز تأکید می‌کند که عبور از این وضعیت، نه با حذف یکی از دو ساحت شرعی و عرفی، بلکه با بازخوانی عقلانی و حق‌مدار نسبت میان آنها ممکن است (اثیمی، ۱۴۰۲، ۹۳). بنابراین، بخشی از چالش انطباق دادرسی کیفری با حقوق

۱۳۹۶، ۴۸). بنابراین، چالش تقنینی در اینجا تنها به اصل پیش‌بینی قرارهای تأمین مربوط نمی‌شود، بلکه به نحوه تنظیم شرایط، حدود و کنترل آنها بازمی‌گردد.

از سوی دیگر، انطباق دادرسی کیفری با اصول مدرن حقوق بشر مستلزم شفافیت کافی در وضعیت ادله، شیوه تحصیل آنها و حدود اعتبار دلایل به‌دست‌آمده از فرایندهای ناقض حقوق اشخاص است. جهانشیری بر این باور است که دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند قانون‌گذار نسبت به ادله تحصیل‌شده از راه‌های مغایر با حقوق دفاعی، موضعی صریح، محدودکننده و حمایتگر از حقوق متهم اتخاذ کند (جهانشیری، ۱۳۸۹، ۱۴۹). این تحلیل نشان می‌دهد که سکوت یا ابهام قانونی در این زمینه می‌تواند راه را برای تفسیرهای متعارض و گاه ناقض عدالت روبه‌ای باز کند. اکبری نیز با بررسی چالش‌های اجرای دادرسی عادلانه توضیح می‌دهد که هر اندازه قواعد ناظر بر اعتبار دلیل نامشروع مبهم‌تر باشند، امکان غلبه مصلحت کشف جرم بر حق‌های بنیادین بیشتر می‌شود (اکبری، ۱۴۰۳، ۷۴). پس یکی از دشواری‌های مهم تقنینی، نیاز به تصریح بیشتر درباره ضمانت اجرای نقض حقوق متهم در مرحله جمع‌آوری و ارزیابی ادله است.

چالش دیگر، به وضعیت تقنینی اصل برابری سلاح‌ها و توازن واقعی میان طرفین دعوای کیفری مربوط می‌شود. محمودی جانکی و روستایی تصریح می‌کنند که دادرسی عادلانه تنها در صورتی معنا دارد که متهم از امکان واقعی برای اطلاع از ادله، پاسخ‌گویی به آنها و بهره‌گیری از امکانات دفاعی

بشر، به سطح نظری قانون‌گذاری باز می‌گردد و صرفاً با اصلاحات جزئی شکلی برطرف نمی‌شود.

در نهایت می‌توان گفت که نظام دادرسی کیفری ایران از حیث تقنینی در مسیر نزدیک شدن به اصول مدرن حقوق بشر حرکت کرده، اما این مسیر هنوز ناتمام است. حسین‌زاده بیرق تصریح می‌کند که قانون ۱۳۹۲ زمینه مهمی برای تقویت تضمین‌های دادرسی فراهم کرده است ولی این ظرفیت در برخی حوزه‌ها به دلیل استثنایها، ابهام‌ها یا محدودیت‌های تفسیربردار، به‌طور کامل شکوفا نشده است (حسین‌زاده بیرق، ۱۳۹۹، ۱۲۶). غلامی و رحمانی نیز یادآور می‌شوند که معیار نهایی ارزیابی یک نظام دادرسی، میزان توان آن در صیانت از حقوق متهم در برابر قدرت عمومی است، نه صرفاً شمار قواعد حمایتی مندرج در قانون (غلامی و رحمانی، ۱۳۹۶، ۵۰). بر این اساس، چالش‌های تقنینی موجود را باید نه نشانه فقدان تحول، بلکه بیانگر ناتمام بودن فرایند عرفی و حقوقی شدن آیین دادرسی کیفری در ایران دانست؛ فرایندی که برای تکامل خود نیازمند تقنین دقیق‌تر، تضمین‌های روشن‌تر و تفسیرهای سازگارتر با کرامت انسانی است.

۴-۵. تحلیل تطبیقی و نقدی

بررسی تطبیقی آموزه‌های فقهی و اصول دادرسی عادلانه نشان می‌دهد که نسبت این دو حوزه را نمی‌توان صرفاً در قالب تعارض یا تقابل تفسیر کرد، بلکه باید آن را در پرتو ظرفیت‌های درونی فقه برای حمایت از عدالت رویه‌ای و تضمین‌های دادرسی سنجید. بسیاری از اصولی که امروزه در قالب دادرسی عادلانه از آنها یاد می‌شود، مانند لزوم

استماع دفاع، احتیاط در امور کیفری، ضرورت اتکای رأی به دلیل معتبر و پرهیز از شتابزدگی در داوری، در مبانی فقهی نیز سابقه و ریشه دارند و این امر نشان می‌دهد که میان این دو قلمرو، نوعی هم‌پوشانی مبنایی وجود دارد (زمان‌زاده بهبهانی و همکاران، ۱۳۹۷، ۴۹۱-۴۸۰). اهمیت این نکته در آن است که دادرسی عادلانه را مفهومی کاملاً بیرونی و منفصل از سنت فقهی معرفی نمی‌کند، بلکه امکان گفت‌وگوی درونی میان این دو حوزه را فراهم می‌سازد.

از همین منظر، می‌توان گفت غایت دادرسی در اندیشه فقهی صرفاً پایان دادن به اختلاف نیست، بلکه جلوگیری از ستم و صیانت از حق نیز به‌شمار می‌رود و همین جهت‌گیری آن را به بسیاری از مؤلفه‌های دادرسی منصفانه نزدیک می‌کند (فضائی، ۱۳۹۳، ۱۷۲-۱۶۱). بر این اساس، حق دفاع، اصل احتیاط و لزوم احراز حجت معتبر را می‌توان در امتداد همان نگرانی بنیادین نسبت به منع ظلم و ضرورت تحقق عدالت فهم کرد. به همین دلیل، همگرایی میان فقه و اصول دادرسی عادلانه دست‌کم در سطح غایات و کارکردها، امری قابل دفاع به نظر می‌رسد.

با این حال، این همگرایی را نباید مطلق و بدون تنش دانست. در برخی موارد، تفاوت در زبان حقوقی، شیوه استدلال و نحوه صورت‌بندی مفاهیم، این تصور را پدید می‌آورد که میان آموزه‌های فقهی و استانداردهای نوین دادرسی عادلانه نوعی واگرایی ماهوی وجود دارد، حال آنکه در موارد بسیاری، اختلاف بیش از آنکه ناظر به هدف باشد، به تفاوت در قالب‌های بیانی و نظری مربوط است (خروشی،

۱۴۰۲، ۹۹-۷۶). این ملاحظه اهمیت دارد؛ زیرا مانع از آن می‌شود که نسبت این دو حوزه به‌صورت شتاب‌زده و دوگانه‌انگارانه فهم شود.

در عین حال، اگر برخی آموزه‌های سنتی با خوانشی مضیق، ایستا و غیر تاریخی تفسیر شوند، ممکن است به‌جای تقویت تضمین‌های دادرسی، زمینه محدودسازی آنها را فراهم کنند. این مسئله به‌ویژه در خصوص اصل برائت قابل توجه است؛ اصلی که با وجود برخورداری از پشتوانه محکم فقهی، در صورت عدم توجه به آثار عملی آن، ممکن است تنها در سطح یک گزاره اعلامی باقی بماند و نقش حمایتی واقعی خود را از دست بدهد (ایزدی‌فرد و همکاران، ۱۳۹۶، ۷۸). بنابراین، واگرایی احتمالی بیش از آنکه ناشی از فقدان مبنا باشد، به نحوه تفسیر و کیفیت التزام به پیامدهای عملی این اصول بازمی‌گردد.

از سوی دیگر، باید میان فقه به‌عنوان یک منبع هنجاری پویا و برداشت‌های محدود و بسته از آن تفاوت گذاشت. هرگاه فقه به‌صورت نظامی منعطف، اجتهادی و قابل بازخوانی فهم شود، این امکان فراهم می‌شود که بسیاری از مفاهیم مرتبط با کرامت انسانی، انصاف رویه‌ای و حمایت از حقوق متهم در درون آن بازتفسیر و تقویت شوند (کریمی و رهایی، ۱۴۰۳، ۱۲۸-۱۱). در نتیجه، بخش مهمی از همگرایی یا واگرایی میان فقه و دادرسی عادلانه، نه فقط به خود متون، بلکه به روش مواجهه با آنها بستگی دارد.

در سطح تطبیقی نیز می‌توان دریافت که مفاهیمی مانند بی‌طرفی مرجع رسیدگی، فرصت کافی برای دفاع، منع اجبار به اقرار و ضرورت رسیدگی

منصفانه، از جمله حوزه‌هایی هستند که در آنها امکان هم‌پوشانی قابل توجه میان مبانی اسلامی و استانداردهای حقوق بشری وجود دارد (محمدعلی‌زاده اشکلک و رشیدی، ۱۳۹۹، ۱۷۶-۱۵۳). با این حال، دشواری اصلی در بسیاری از موارد آن است که این اشتراکات مفهومی هنوز به چارچوبی منسجم و یکپارچه برای تفسیر و اجرا تبدیل نشده‌اند. از این‌رو، مسئله اصلی را باید در نحوه تنظیم رابطه میان وفاداری به مبانی فقهی و پذیرش الزامات دادرسی نوین جست‌وجو کرد.

در مجموع، آموزه‌های فقهی و اصول دادرسی عادلانه را باید در وضعیتی مرکب از همگرایی، مبنایی و تنش تفسیری ارزیابی کرد. از یک‌سو، قواعدی چون اصل برائت، احتیاط در دماء، لزوم استماع دعوی و منع قضاوت بدون حجت، ظرفیت فقه را برای پشتیبانی از دادرسی منصفانه نشان می‌دهند (زمان‌زاده بهبهانی و همکاران، ۱۳۹۷، ۴۹۴-۴۶۷). از سوی دیگر، این ظرفیت فقط در صورتی به نتیجه‌ای حمایت‌گرانه می‌انجامد که تفسیر فقهی از قالب محدود و صرفاً سنتی خارج شده و با منطق کرامت انسانی و عدالت رویه‌ای پیوند یابد (کریمی و رهایی، ۱۴۰۳، ۱۰۹-۱۳۴). بنابراین، نسبت این دو حوزه را باید نه در قالب نفی یکی به سود دیگری، بلکه در چارچوب بازخوانی انتقادی و گفت‌وگومحور تحلیل کرد.

۵-۵. آسیب‌شناسی کاربست نظام ترافی در عمل

پذیرش برخی عناصر نظام ترافی در قوانین دادرسی کیفری، لزوماً به معنای استقرار واقعی و کامل این نظام در عمل نیست. میان مرحله

مراحل آغازین شکل می‌گیرد و اگر در آن مرحله توازن لازم برقرار نباشد، جبران آن در مراحل بعدی بسیار دشوار خواهد بود.

در کنار این موانع ساختاری، موانع فرهنگی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. استمرار ذهنیتی که در آن متهم بیش از آنکه صاحب حق تلقی شود، موضوع کنترل کیفری به‌شمار می‌آید، یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف نظام ترافی است (جدیدی سرای و عباسیان، ۱۳۹۸، ۱۵-۳). در چنین فضایی، حق دفاع به‌جای آنکه بخشی از عدالت دادرسی فهم شود، ممکن است به‌صورت مانعی در برابر سرعت یا سهولت رسیدگی دیده شود. به همین دلیل، حتی در صورت اصلاح متون قانونی، بدون تحول در فرهنگ سازمانی، نهادهای ترافی کارکرد کامل خود را پیدا نخواهند کرد.

همین مانع فرهنگی در خصوص نقش وکیل نیز قابل‌مشاهده است. هرگاه حضور وکیل نه به‌عنوان رکن تعادل‌بخش دادرسی، بلکه صرفاً به‌مثابه امکانی فرعی یا حتی مزاحم تلقی شود، تضمین‌های قانونی مربوط به حق دفاع در عمل به‌صورت حداقلی اجرا خواهند شد (باقری اصل و اسماعیلی، ۱۴۰۰، ۴۸-۳۳). از این‌رو، استقرار واقعی نظام ترافی مستلزم آن است که جایگاه دفاع در ذهنیت حرفه‌ای کنشگران دادرسی نیز بازتعریف شود.

عامل دیگری که مانع تحقق کامل نظام ترافی می‌شود، ضعف آموزش تخصصی در حوزه فلسفه دادرسی منصفانه، برابری سلاح‌ها و نقش محدودکننده آیین دادرسی در برابر قدرت عمومی است. هرگاه این مفاهیم به‌صورت عمیق و مستمر در فرایند آموزش قضایی و حرفه‌ای نهادهای نشوند،

شناسایی تقنینی یک نهاد و مرحله تحقق عینی آن، فاصله‌ای وجود دارد که باید از منظر ساختاری و فرهنگی بررسی شود. هرچند در سطح قانون‌گذاری تلاش شده است برخی مؤلفه‌های ترافی، مانند تقویت نقش دفاع و محدودسازی مداخلات بی‌ضابطه، در ساختار دادرسی وارد شود، اما بخش مهمی از سازوکارهای اجرایی همچنان بر الگویی مبتنی بر تمرکز اختیار در مرحله تعقیب و تحقیق استوار است (مؤذن‌زادگان، ۱۳۸۹، ۱۰۱). از همین‌رو، یکی از مهم‌ترین علل ناکامی نسبی در تحقق دادرسی ترافی را باید در محدودیت‌های نهادی جست‌وجو کرد.

یکی از اصلی‌ترین موانع ساختاری، عدم توازن واقعی میان مقام تعقیب و جایگاه دفاع است. هرچا دسترسی به اطلاعات، ابزارهای اثبات و فرصت اثرگذاری بر روند رسیدگی به‌طور نامتقارن در اختیار نهاد تعقیب قرار گیرد، ترافی بودن دادرسی بیشتر وصفی صوری خواهد داشت تا یک واقعیت محتوایی (گلدوست جویباری و قلی‌پور جمنانی، ۱۳۹۴، ۱۴۴-۱۲۵). بنابراین، صرف پیش‌بینی حق اظهارنظر یا حضور وکیل برای تحقق دادرسی ترافی کافی نیست؛ بلکه دفاع باید از امکان مؤثر برای مداخله در سرنوشت پرونده نیز برخوردار باشد.

مشکل ساختاری دیگر به مرحله تحقیقات مقدماتی مربوط می‌شود. هرگاه بخش اصلی جمع‌آوری ادله و تثبیت چارچوب اتهام پیش از مداخله مؤثر دفاع انجام گیرد، کارکرد ترافی دادرسی به مراحل پایانی و کم‌اثر محدود خواهد شد (امیری، ۱۴۰۱، ۱۲۹). اهمیت این مسئله در آن است که قسمت بزرگی از سرنوشت پرونده در همان

۶. نتیجه

عرفی شدن آیین دادرسی کیفری در حقوق ایران را نباید به معنای گسست از فقه یا نفی مبانی دینی دانست، بلکه این فرایند بیشتر ناظر بر ضابطه‌مند شدن، عقلانی‌تر شدن و حقوقی‌تر شدن شیوه رسیدگی کیفری است. در این معنا، عرفی شدن با هدف تقویت عدالت رویه‌ای، حمایت از حقوق متهم و تحدید اقتدار عمومی شکل می‌گیرد و لزوماً در تعارض با فقه امامیه قرار ندارد. بسیاری از مبانی فقهی، مانند اصل برائت، قاعده درء، منع ظلم، لزوم احراز دلیل معتبر و رعایت انصاف، ظرفیت آن را دارند که پشتوانه‌ای برای تضمین‌های دادرسی نوین فراهم آورند. از این‌رو، اگر فقه با رویکردی پویا و عدالت‌محور تفسیر شود، می‌تواند نه تنها با دادرسی عادلانه ناسازگار نباشد، بلکه مبنایی درون‌زا برای حمایت از آن نیز فراهم کند.

در عین حال، این سازگاری امری کامل و تحقق‌یافته نیست. برخی ابهام‌های تقنینی، ضعف ضمانت اجراها، عدم توازن میان تعقیب و دفاع و نیز برداشت‌های محدود از مبانی فقهی، مانع تحقق کامل دادرسی منصفانه شده‌اند. با وجود این، قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان گامی مهم در جهت تقویت حقوق دفاعی، ضابطه‌مند کردن فرایندها و نزدیک شدن به معیارهای حقوق بشری دانست. در مجموع، نظام عرفی آیین دادرسی کیفری در ایران از حیث نظری قابلیت سازگاری با فقه و حقوق بشر را دارد، اما تحقق عملی این سازگاری همچنان نیازمند اصلاح تقنینی، تقویت تضمین‌های اجرایی و بازخوانی اجتهادی مبانی فقهی است. بنابراین، هرچه رابطه میان فقه، قانون و

قواعد جدید در حد متن باقی می‌مانند و به عادت حرفه‌ای تبدیل نمی‌شوند (توسلی نائینی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۴-۷۱). در نتیجه، گذار از الگوی سنتی به الگوی ترافیکی صرفاً با اصلاح قانون محقق نمی‌شود، بلکه نیازمند بازسازی آموزشی و معرفتی نیز هست.

افزون بر این، فشارهای مدیریتی ناشی از تراکم پرونده‌ها و ضرورت تسریع در رسیدگی نیز می‌تواند بر کیفیت تحقق نظام ترافیکی اثر منفی بگذارد. در شرایطی که اولویت اصلی به کاهش زمان رسیدگی و کنترل حجم ورودی پرونده‌ها داده می‌شود، تضمین‌های ترافیکی و فرصت‌های واقعی دفاع ممکن است به تدریج به تشریفات قابل اغماض فروکاسته شوند (قاسمی، ۱۳۹۵، ۸۹-۷۰). از این منظر، بخشی از موانع تحقق دادرسی ترافیکی نه صرفاً نظری و فرهنگی، بلکه اجرایی و سازمانی است.

در مجموع، آسیب‌شناسی کاربرست نظام ترافیکی نشان می‌دهد که این نظام با مجموعه‌ای از موانع درهم تنیده مواجه است: عدم توازن نهادی میان تعقیب و دفاع، محدودیت نقش دفاع در تحقیقات مقدماتی، استمرار فرهنگ اقتدارمحور، ضعف آموزش تخصصی و فشارهای مدیریتی ناشی از تراکم پرونده‌ها (مؤذن‌زادگان، ۱۳۸۹، ۱۰۷). بر این اساس، تحقق واقعی دادرسی ترافیکی مستلزم اصلاحی چندسطحی است که هم‌زمان ساختار، فرهنگ، آموزش و مدیریت قضایی را در بر گیرد. بدون چنین نگاهی، عناصر ترافیکی هرچند در قوانین باقی می‌مانند، اما در عمل به سطحی محدود از اثرگذاری فروکاسته خواهند شد.

حقوق بشر بر پایه تفسیر عقلانی و حمایت از کرامت انسانی تنظیم شود، امکان تحقق دادرسی کیفری عادلانه و مشروع بیشتر خواهد شد.

۷. سهم نویسندگان

نگارش مقاله به صورت مشترک توسط نویسندگان انجام شده که در نهایت توسط نویسنده مسؤول، اصلاح نهایی آن انجام شده است.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

الف. منابع فارسی و عربی

- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۷.

- اثیمی، حمیدرضا، پیوند حقوق کیفری شرعی و عرفی از منظر کارکردگرایی و هرمنوتیک، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۴۰۲.

- اکبری، صغری، بررسی تطبیقی اصول حقوق جزا در نظام کیفری اسلام و حقوق عرفی، پایان نامه، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی مشهد مقدس، ۱۴۰۳.

- امیری، میلاد، «قابلیت سنجی تفهیم اتهام موکل به وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی»، نشریه قضاوت، دوره بیست و دوم، شماره صد و یازدهم، ۱۴۰۱.

- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول (الرسائل)، جلد دوم، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.

- ایزدی فرد، علی اکبر؛ محسنی دهکلانی، محمد و قندور بیجارپس، اسماعیل، «قلمرو قاعده قبح عقاب بلا بیان در شبهات موضوعیه»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، دوره نهم، شماره شانزدهم، ۱۳۹۶.

- باقری اصل، حیدر و اسماعیلی، علیرضا، «نقش وکیل در تقلیل دعاوی و حل و فصل مسالمت آمیز به طریق دآوری»، فقه و حقوق نوین، شماره پنجم، ۱۴۰۰.

- بجنوردی، سید محمد موسوی، القواعد الفقهیه، جلد اول، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.

- توسلی نائینی، منوچهر؛ خسروشاهی، قدرت الله و نصراللهی، زهره، «اصل برابری سلاح ها در مرحله تحقیقات مقدماتی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و اسناد بین المللی حقوق بشر»، حقوقی د/دگستری، شماره نود و چهارم، ۱۳۹۵.

- جدیدی سرای، سلیمان و عباسیان، پیمان، تضمین های ایجاد توازن میان حقوق متهم و بزه دیده، همایش منطقه ای پژوهش های کاربردی در علوم انسانی و علوم اسلامی، ۱۳۹۸.

- جمالی، محمدرضا؛ نصیری، عباس؛ جمالی، مجتبی و کریمی نیا، محمدمهدی، «جایگاه عرف و اثربخشی آن در حقوق کیفری»، فقه و حقوق معاصر، سال هشتم، شماره بیست و دوم، ۱۴۰۱.

تئوری»، پژوهش حقوق کیفری، سال پنجم، شماره هجدهم، ۱۳۹۶.

- قاسمی، ناصر، اصل سرعت در دادرسی منصفانه از منظر قانون آیین دادرسی کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، ۱۳۹۵.

- کریمی، علی و رهایی، سعید، «کرامت انسان یا کرامت مؤمن»، مجله دین و دنیای معاصر، شماره بیست و یکم، ۱۴۰۳.

- گلدوست جویباری، رجب و قلی پور جمنانی، فرامرز، «عدول از اصل تفکیک مقام تعقیب از مقام تحقیق در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲»، حقوقی دگستری، شماره نود و دوم، ۱۳۹۴.

- محقق حلی، نجم الدین جعفرین حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد چهارم، قم، انتشارات استقلال، ۱۴۰۸ ق.

- محمدعلی زاده اشکلک، حبیب و رشیدی، یاسر، «بررسی اصول دادرسی منصفانه در محاکم کیفری با توجه به قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲»، آموزه های حقوقی گواه، شماره دهم، ۱۳۹۹.

- محمودی جانکی، فیروز و روستایی، مهرانگیز، «توجیه مداخله کیفری؛ اصول و ضرورت ها»، مجله پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۹۳.

- مؤذن زادگان، حسنعلی، «تضمینات حقوق دفاعی متهمان در فرایند تحقیقات مقدماتی»، پژوهش حقوق کیفری، شماره بیست و چهارم، ۱۳۸۹.

- جهانشیری، مهدی، پیامدگرایی در نظریه کیفری: رویکرد تطبیقی حقوق اسلامی و عرفی، پایان نامه، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۹.

- حسین زاده بیرق، زهرا، شکل گیری حقوق کیفری نوین در ایران؛ با تأکید بر مطالعه تاریخی، کیفرشناختی و جامعه شناختی قانون کنت و قانون جزای عرفی، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده حقوق، ۱۳۹۹.

- خانجانی، زهرا، بررسی عرف در سه نظام حقوقی ایران، فرانسه و انگلستان، ششمین کنفرانس بین المللی مطالعات حقوقی و قضایی، ۱۳۹۹.

- خروشی، عبدالعظیم، «مطالعه ای تطبیقی در قواعد و سیر رویکردهای تفسیر قانون در کامن لا، فقه و رویه قضایی»، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، شماره سی و هفتم، ۱۴۰۲.

- رستمی، هادی، «جرم انگاری و کیفرگذاری در پرتو اصول محدودکننده آزادی در نظریه لیبرال»، پژوهش نامه حقوق کیفری، سال پنجم، شماره اول، ۱۳۹۳.

- زمان زاده بهبهانی، مهری؛ رهامی، محسن و ناجی زواره، مرتضی، «واکاوی جایگاه اصول دادرسی عادلانه در فقه امامیه»، پژوهش نامه حقوق اسلامی، شماره چهل و هشتم، ۱۳۹۷.

- غلامی، حسین و رحمانی، محمد، «مختصات تئوریک سیاست جنایی حکومت جمهوری اسلامی ایران: تحلیل مبانی، اصول و مدل بندی در مقام

- نادری عوج بغزی، جواد، بررسی رویکرد عرفی و کارشناسانه نحوه احراز رابطه استناد در حقوق کیفری، چاپ اول، تهران، انتشارات مهر کلام، ۱۴۰۰.

- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، جلد چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

ب. منابع لاتین

- Berger, P. L, *The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion*, New York, Doubleday, 1967.
- Casanova, J, *Public Religions in the Modern World*, Chicago, University of Chicago Press, 1994.
- Human Rights Committee, *General Comment No. 32: Article 14, Right to Equality before Courts and Tribunals and to a Fair Trial* (CCPR/C/GC/32), United Nations, 2007.
- International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR), Adopted December 16, 1966, G. A. Res. 2200A(XXI), 999 U.N.T.S. 171.
- Universal Declaration of Human Rights (UDHR), G.A. Res. 217A(III), U.N. Doc. A/810 (1948).